

insititut kurde de paris

دشمنی در دستم

ممدون

گورانی (همه وای)

ک.ن.

1-44

دہمہ ۲ و زمین کی گوارانی

ک. ۱

یک گرمش با بکینہ نانی رقیق مونس جھری آبی

دایم مشغول با بذوق در بازار چیز نم تمام بدلنوازی

ناکاپا نومیہ جھڑ جھڑاں جھ ققش بایر سو جھایش

شور شور و شکوہ ^{لا سی} پر آگانیست شفق او

یک زردان کفر دینہ جھ بو شوق جنش جھ جام جم لو

روم و آئینہ بجزیر ہندک سوش نوریہ و ماہ و خورشید

سیر و است با سون با بوم باوریم با زرم جو و کون ہم

تا کہ بوینیم کا منن شدین سور کور کا میں ضد عبدین

قبولت ان بدیدہ بہ کینا عزمشان اور دندل پانوان

حرسه وزیران به بام منظر تا باوان و قصر جمعی کام زر
 شهزاده بزرگ و در داشتن دردم بردن نیششان نه اغوش
 ناکا بیدار بر لبش خواب دشتد جوانه وینه افتاب
 مست صیرس ها وید فو زخم چین وینه ماه کانا صیاد شرم
 عاشق به عشق شعله صیدش دست مالانه پا و پنجه رنگش
 بیدار کرده خواب شهزاد بمن در آشی ار جوان مرعطت کن
 پاپیشی آمانا تو دما و امن مرز انانیت نه انی نه جن
 پانچ نمناوان ز کسکی دجا بیان بویران پنچون رجا
 مردم کیان ویت وردار دنت دست امان به قصر ستر مست

مم که اید شفت ریزنا کوهر

ندرج دستان چون مشک عطر

دانشی ای فور شید ز جهانم

ای نه جار منن ای دید کیم

نیز قهرم پنجه خانانی

غلاما خصلی پاسبانانی ۵

قهر تو نه فوق چشمی که ارانی

کیان بو بغدادت بسم بولم ارانی

تا که بر اینم یا که کیانی

کاه صبیانه کیانی میمانی

دختر دات پیش ای محبوب خانی

قهر تو نه فوق دریا منی ارانی

باوریزان بهم چون فور شیده

مم دینم بولم او چون زنی

هر دو شان آمد بقهر دانی

دستان تو ایدن جمع غلامانی

نیز پنجه خانان دستان لکنان

دست پای محبوبی زنجیر نندان

اودی در کینا کوان بر ایوان

عاشق عشوق هم بدیدین

دشمن کردا بشی پیردوسون	عشق اما جفا کرت نزد کزین
عزیم گرفتار بند دام تو	مهم داش دیدم پیش نام تو
راست بواجیم صالح زبون	خویش را بر سر گشت جگون
میرزیندین تیدال کردار مرن	داشتمی مکسم لاله زبون

برادرم نور دنیا و دینم کز کزت هندی خانوزین

نام منم گشت دایم پرست با تو در در حال دست

هم داشتمی پیشی ای نور دیدم موی با گرم قلب رسیدم

بابوم پادشاه نام منم منم منم منم منم منم منم

که آید شفت پر برای پر برادر و گشت او انگشتری

کردن نامم ای عهدیوست	مهم بر آورد انگشتر خد است
مشک خوش کردن نامم غیرین	هر یک نامم بنحط شیرین
نیانگش بر روی کار	هر دو دان مهم نامم غیرتار
شربت نه لبانیک در موردن	اوشو تا خیلش در عرق کردن
به فرموده امر حرمات با	ناکاهت صب هر دو ^{شکل} _{خون}
به شکاشتی در جفاکش	پریان بردن او بموادش
روی چهار گوش تمام منور	بسکه خورشید را آورد و بر
کردین رو کردن نه فقر ایوان	پوزیران به خوار خام غلامان
در کبلا آمان به ایوان بوار	دیشان شهزاده نینی خردار
دست مالانپاشی ممتی کردیدار	بنگینه نوابه تادیب کار
بوا چون پرست حال روزگار	مردا ای بنگینی یار وفادار

چتودن و اچم مدره رورع	دخت که نرسنا شو موبلوع
انسان که دخت شو شو نوحو ارب	بنگینه دانش ای عالم جناب
سر تا پائیزین بغایت شریف	مویونو نجو ارب محبوب زریف
ناکا موریزان نوحو ارب غفلت	چند صدمه مکران عشرت
مرا انگشته مکران تبدیل	شترزاده دانش داناک و کلیل
مدان به بیکدر مرید کار	مکر منویین نامه غیر تار
میل توابع اقوام خویش	مکر موچان سکنی ویش
ایسانه نین بدمن بشنوراسی	بنگینه دانش ای شترزاده خاص
به بره احوال پادشاه عادل	شترزاده دانش بنگینه عاقل
فرزندت موشی خاتون جزیر	بو اچم پرنشیشی کنخی پریر

نیمه
نیمه

(۷)

پیرشده خاتوزین نان
میرزیندن برایشه فرزند
نیکینه نوایشه بردخبر
پادشاه طلب که در آن پسر
خلوق میند صفار کبار
در دم کیان عیالان خاص
کیسار کیسار عیالان شاه
همچو لشکر پذیر منزه حمیز
بابو و تاپش ارجمند جان
تغیر بر اضر میند بر کوش

ایم که نفسی مشهور نه عین
پادشاه بر بزرگ صاحب دوزین
به حال فرزند کردین لر لر
تا که بود چنان احوال پذیر
کس لشکره بین نام جزیرتار
چونکه رهمولر تو جرد شتای
در سال که میران آن وقت
نه احوال شاه نام میر
در ضمن آن بمدن حمیزند تا
هر کلام که بگفت چنین کرد صحبت

مگر آید شفت و آتش ای بابو اگر صد هزار جور جنت بو

نه اردن قبول بغیر یارم نور پشیش روشن تارم

اگر تو بویت بنون دیوانه بنون به لرزه دور زمانه

بورم رخصت دینم درویشی به جفاورده یون دل کین

مکن به سکن ندانم شاز به پرسون احوال یار نادیار

در نه مشور روح رواع نفلت میو گفتار نعم ازواع

تا چونک زاناش حالتی صرا هم دینه فقهی هر کس کباب

پنشی دار خست دروغ درد چهل هزار سوار پیشی را کرد

شام نهانم دایه سپا یک دوده بیدر دوما

تا که با تو

تاکه جانو بتنها سوار	بکم و رکبلو رو کردن
بست خواهی کردم با بود	رو نیا نراه پر خون اندیش
به منزل لوان تمامی سپاه	وینا جو در زان او دله
هر بنکینه هم معدن به تنها	هم دست دانه تیغ برنده بود
واقتن بنکینه در کید پرشار	در زنگونست مکرون برار
بنکینه واقتن از سلطاهر	فدیم معبود باطن نظر هر
تا که نبر شوم حیات به بدن	بستو نمون با او وطن
هم چیز اید شگفت جنبش بو	باین به برادر رو نیان نراه
منزل به منزل نورا پرشار	بصد صهد حجت خوامان دستور
نکاه بتقدیر صی را با نسی	چندر در زان او بود مغانی
هر که دین به در زانوست کاری	حاص جین صن مرواری

شاه به نژاد او نش کردن سلام
 و آنرا از رابع ایزد پندار
 و انش و لایست شهید عزیزان
 بر تاجدین و کین صاحب درگاهان
 مهم که اید در خدمت دست برد پزیر
 دانش بمرگانه بر راجع کار
 چونکه داخل بایا بشهر وزیر
 خردان مخلوق وزیر بر کسیر
 تمام بزرگان آنان به پیش واز
 نگاه بتوفیق بنام کرد کار
 چون ماه هفته سر آورد و بر

عکس استانند بشیرین کلام
 زود تیدا کس بهوش همن
 بر ز بدین تیدا سردار میران
 منصب بلندن دامادش همن
 برد آورد منشر الشرفی بی عیب
 بدوق شاه ر و نیان ار
 رو کردن نه باب تاجدین وزیر
 پر سر صحرای مهم به بر در محشر
 بردشان بقدر نیاز و اعزاز
 ملک یا صحن نه قصر زر کار
 برج بار و در قصر کردن منور

م که کفاش کرد بر فرا او

به متوق چمن مار در چهار او

وات صبا عیاجر نور با عیب

چیش آرمه صمت کسفر کا عجمه لیدر

بر به تحقیق زاناش او نین

ابروان هلال ماه نو نین

دختر عشق م جاگر عشق نزل

شیدا با پریش چمنه بیدر کل

چونکه جو ویر دم صفا بار

یا و ابابولنگ قصر ز تر شکار

بامر قدرت با خرد با فاو

یا کز نام آفا با پار و

چونکه دیش جمال سج اندام پا کو

پسروش با عشق غلک با نه خاک

بزرگان بر دن مم بردر اولنگ

کشتین با نینداز کردن

تا جین وات ارشع شیده فاو

قصر بو انم کرد در منور

شرف سرتیم چه کرد در میان

به لطفت بو بویر جیمان

نرانا مان با مان تو حد

لشهر جزیر خیرا تو

مم آما بکفشت شیرین کلامان

والتش کمنیزیم بکشت غلامان

تاجیدین و ات نور پنا ستر

ور و ظه شام صبا ی مننه

دما تر واضع هوریزا و باه

شرو لار خاتون خج الما و اه

دو المشر سمانه عزیزم آمان

رؤ در بکتر دخیب طغانان

تاجیدین و خج اکیلا و دما

یا و ابلار مم کشیده جفا

بو اچیم خبره بیلمن کلام

دما س عمر اتم آقا بفا مم

شرو لار محبوب جمانی عامم

والتش از خاتون خج غمجه آرم

جوان آمان صیغ فای پروی

نور برین المشر کمر دم قمر تاجیدین

خالق خج خج شنفقت خج خج خج

وات اراسمی دوله بر بر زهو

ولای خاتون بیاس حواله نازدار

پیم با و را حول چو دوسکوا

یا کمنیزیم با صرافاتون خج سیر

ار و کمر نه حسرت تاجیدین وزیر

ح

چرخ شمع بیانه بگردش سلام

واتش امر خاتون قامت و نور

خاتون زین و تاش کین همایش

خواهر چمن شفت و گلشن

بواچه پیشش ان شاه ستم

با همسخن با مهر خورشید پر نور

یا و اباد ب به قصر بالا

خاتون وزیرندار خوشبهر

خاتون زین برنگ زانانی که مرغ

بواجیم حوال هم جفا یار

نفس خاورش سیرده پیوار

خاتون یاسین نشش بشیر کلام

چین جام زر خورشید پر نور

پیر جیش آمان بگلشن مگاش

ضربند از صفح کام اقلین

مکیان نوز سرش سر آرد خبر

رو بیات راه دل پر زخم شور

وات جاتون زین ای ماه آلا

به مهما خاص شریف دلگیر

جه ندین او اسیر غم

حسرتا جدین نیش تقصیر کار

سیازنگ روم آقا نزار

موء ذن و الترش اته الكتبر	كردن شان نماز كردن مسو كسر
د مار او كيت نان طمانا قالی	خيز نمونان فرس بقیاس
بذوق شاد و وردن با هم	كردن شكرانه دانان معظمن
شاد و الترش ميشو مير تاجدين ناما	غلامان و اتق مسمانش آمان
مير و الترش و كيرج ممالوه	بيان به تكليف عشره شاد نوه
غلام مرد دم بفرمانت الامير	روان برو قصر تاجدين وزير
و الترش از وزير و انان پر هنر	پوشش فرمانش با دنا را كبر
به ممال نوه به بر بنديوان	بذوق عشرت شاد و خوشان
وزير چشم شرفت و اتق صبر كار	عذر نما و ازه به شاد شير بار
بو اچه تاجدين ممالش مني	فرزند عمر نيز بچو كس را عيني
خيز كيت اني جبار اربلا	سم مملو ميشو باورش عدلات

سم عيبن
غلام

غلام چشم شفت و دل کمر دینا	تیا ما و ابقر شریف اعلا
آما و لار شاد و سلو	کفتار و زبر و التی سرگر
منه مهمانی ابر کذبده	شتراده بین حق آفریده
میرین زین زانکشی غلام	بش در سر و در چرخ مفتح
و ما ساعتی لو ایسانه	و التی بی ظاهر از بیخانه
آرد وقت عمر شتراده اس	امام کز بقیق مشهور به ما
فرزند عزیز شاه بخت	شوقش نور خورشید سبند
خدا هر چه شفت کردین سر	احوالان هم وانه برادر
ردم بود ریزانته دیاکه و تیش	سرم بایه دی هم جنایش
اوستا و صبح ذلیل زکار	من لا بدرد صر کرد کار
عادی در کینه پنج نشه بخورد	په آرزوی دین ماه منور

خطوط
میان
کوبلاریا

ناکابو توفیق پادشاه اکبر

نور ریز النش کرم و صفا بقاف

در دم بهما پیرویش کرم و اظهار

عقل و کرم و صفا کرم و کرم

فکر و کرم و صفا کرم و کرم

روشن نیانرا احمد شهنشاه

مکر و کرم و صفا کرم و کرم

نشسته می باشد بظفر کرم

دینا جعفر ز مستقر بالا

بگوشه اندام ماه و چهار

یار لغز و انشا نایار ان میرن

آفتاب جلا شرق کمر آورد و سپهر

خالق و است مشهور کرم و کرم

تا به بنام و کرم و کرم

آرد دل تنگان مشغول و سپهر

ریزه ریزه نور ز می ریزه

نایاب و است و کرم و کرم

صنایار لغز و کرم و کرم

احوال کلاوران ماورد و دنیا

رو نیانرا کرم و کرم

معم هر تجوی ز انان اولون یار

روشنار کرم و کرم

والتشيع تاجدين بدرم دستور

به امر سجد پادشاه دادور

که کشتار هم ضربه زویر

پر خانقاه پادشاهت افروخته

بجیش غنا که کشتار موسی

درین شهرزاده که او شادین

جسودار لیدان ترک کرد مکن

تاسر آوردن و بیکه حاکم

آقا بکفار مرد پزیر

منیوز نراش سرودید کمان

به کام دور لنگ کسبین بجقییر

محم حنیف کتیب زانان کمر او حور

تابستانه نام و شمس خاور

ساجده شرفستش تاجدین وزیر

وزیر احمد فصر لواء بیکانه

خانقاه واد پندش اردوزیر خالی

کشتار شریع ام خداوندین

بیشک هم بامر پادشاه سبحان

سراسیمه وار ورنه نیا سراه

وزیر حنیف شرفست تمام خیر

دات ان شاه و الله بامر مردلنگ

بواجیم احوال شهرزاده غمخیز

غفریر

تا جدین چو خیمه صلا مشور و زینبهار

به قهر ز کار در دم شریوار

چند ساله با بره یانه و وزیر

کشته عشقان ماه با نظیره

ممودات پندار برادران

بدریم رحمت ز قهر و ابولن

تکلیف دلدار و سیم انامان

سیر کفر و نیر بالا از جبین و صحرایان

کردن و او را کفایت بو

سیر بالاسان مبارکت بو

باذن یاران موم اما بول

روینا نراه شریک شمسار

چو نیا و ابقریب خود شید فلور

کردن سلام بدین یاور

نور پندایش علیک داجواب

موم و ایت پیم دره با پر شراب

تا تسلای بودم ممودات

دیدم کبیر روح کردم فدات

سا که ای شرفت ماه دو هفته

بر این موم خاطر سرفته

جام بر کرده آب زلال خوشکار

بشرط آداب و اهل بیت یار

موم جام

مجموعه (وشش فخر نسیم)

تسل بادشاه بود لب باور

سیر بر دسیه در کار کرد کار

نوشام بشاد در ذلال و تنبوه

کردشان عهد به کام مهره

به غمیر بیکه بنوعان باور

مهم در کلاه بی قصر ایوان

علیک نفس است با غراز ناز

بامر فریادی داد کار

طعنا خاص بناز پرورده

گشت نریمان بخوان لایزال بخار

کردن شکرانه پستان بی نام

کرتا

جامش دایه بت خاتون ناز دار

والش خدایا شکر الم سوت

دما شتا و حمد هر دو بدست

سوگندش باور دبدانار داود

سکه کردشان ای عهد پیمان

باو ابنا حدی سلام کرد آغاز

آقا بنیشت هضم نبرج من کار

اوردن نعمت حق شریف کرده

میوه رنگارنگ انگور انار

بدوق شاد و واردشان علم

دعا روا در خضر وزیر
 پادشاهی شرف آمل و پیروز
 در کبلا نام تمام بر هم
 میخواند و در ششم ای تمام نو
 قدم در خضر ایام بولون
 خدیو وضع به جایان
 آمانه جواب بتا دیگار
 بنده فرما نیک بدست
 شاه و اتش تو نور مرد و دیدی
 دعا روا و اتش بوزیر کار
 تاجدین و ات بمیرای عسکر

رو کردن نقص میر زمین میر
 دیده هم بوشا بعد از اعزاز
 نیشانی نه مسز بر پروا و عجم
 از قصر اولیچ یا سنازت بو
 قدر آقا بوسه و کین است
 همیشه گفت کون خیال اوله
 و ات از قبول کر شاه صندار
 امرامش امیر زندگیم باطل
 رفیق مونس بر کنده می
 چیت مصلح پر مرم بوبه میر کار
 رضا بویتی چیتش مکر کار

شادان

شادان به تاجدین تو بوی پیش
 تاجدین دات بمجم احب اهل
 مہو بکر میر شکارر شا
 مہوات بوزیر مشی کیا نام
 پامیر شکارر کرد شا حلات
 میر شکارر شا بکر نام سر
 بہ میر شکارر جو بکر با معزور
 ملک با چہی دختر اور با
 او بچ عاشق با بدیدار مخ
 بواجیم احوال غریب غم بار
 مشغول پانی بقیش با کثا ویر

سر کر صدلم ار کو دا تو نیش
 حرف مو اھونہ بکر قبول
 طلار تو حش ار خورشید لقا
 قبول مکر قند مزہ فر مانم
 با صرافلق جمع مخلوقات
 پیکر ملعونہ رفتہ با مری
 ورد شش درم کینہ بقی نور
 شوق جینش ختم عامہ نوبہ
 پرند لیش دل پر فکر غم
 دایم صہر شا مشہ و شکار
 او ہر سودا ر بار با نظیر

تا ده صلوات بر او طوری کرد گذار

بم دیدن که لواحاه و هفتاب

ایدیش پندنگر و نیا نزا

مگر دین سلام بیلو جان

نبتی بر کیم درین غزین

ایا جواب ده مسکور

صمدم ار میر شو شکار

تا که دفار او مهر و صرم

مگ که اید شفت چمن کل شکاوا

وات پنجم بتو به نیا نزا

تا که نبتیم دو یار جان

دعار او یارنش سر بچشمه سار

بو ماوار قهیم زلال خوش آب

تا یا و ابو حور صف الماوا

علیکش استانه بمهر باغ

صخوف اغیار طغنه رقیب

وات بشهزاده اریز یار

تو ویت بکبره تکی حصه سار

بزاریم بیا و سپار جفا و ستم

روشن گردند کار می با ماوا

میر زیندی صمزد و شو و لاد

یاع بکریم نه دنیا فانی

خبر

حفید میاجات کرد کلبه اور

دما را و دستور آتش هم اور

به خوف رقیب اما و دما

دوش کمر و نایولنج شریف با

به ادب لو ابنا لاسیر

سلام داسر و در مریزی ایلی میر

علیکش است از صبر هر مند

ممش نشانه صد بلند

نیشتهن منسرح تا فصل اول

چراغها گریه فانوس هزار

کردشان نماز گشت بجاعت

طیغ ای بامر لایحه طاعت

دعا کرده ذکر پر کار کتر تم

آوردن صد سنن حوا هر نعم

وارد شان بهم طعنا پاک

کردن شکرانه پیمان بجا

قدر دما شام نیشتهن چاهم

تامیر و ریز الواب حرم

کینه منسرحه از غریب

مندان نایولنج هر دو بظفر

مهم دات از نسکونی یار وفادار

صحب صحرا میر لوتو شکار

تو بگو چشش سبز صرغ باز

بامصر فرمان گیریم کار ساز

اگر شاه و اتش هم ناداران

تو بگو اید همیشه خسته پیماران

نور دنیا می گردوش پیمان

دما شاه سبز و بر قصر بولنگ

بگیریم عیشین هر دو ضمن ایچ

و اچیم با بکمر دراز لنگ ضمیم

بکینسه و اتش از بر کونیدم

بنده فرغانم از نورد دیدم

بعد از گفتگو هر دو شمشیر تاج

تا که به مشرق بر سر آفتاب

غلامان آغان هم بختیار

چه خواب حسه کردند ناپیدار

شهراد و اتش از یاد الحزینار

از کوفت آن ذلیر سمار

نکا میر آقا بقهر زر کار

واتش کاظم بیستم بشکار

غدا تا و اتش آرد پیماران

به رنج دوران ذلیر زارن

شاخچم زانا شرنینت بلا توه

دست مالانور سپنج پاش و

والی

و التمس حشمتی از خورشید جهان
 و التمس هر دو مان لبشیم لشکار
 هم و التمس نه شاه جهاندار
 غم مور با من نزار و نه حضا
 شایه واته هم خیر باد شد
 بر دین خود و این بنیاد هر از
 شایسته است چون نیاید
 چون که شین به سیرتار لشکر
 یا و ابد رکاجره همد و کار
 علیکش استانده هم وینه غلام
 میشتی نه لار هم دو شمس خاور
 با طور پسر ذلیل غمین
 نزار نام که تو گفتی پیمار
 بنیکنه چنت بهر لشکار
 ان شاهزادان به هم مد و شفا
 در بر ایا بیجام مراد
 تا بر او چشمی جمع یوز بانه
 چنر بزرگان لوار لشکار
 فالقون زنی اما برور و شکار
 کردش سلام بدین دلدار
 کیانسی کونستار بالا رونام
 رزیده قدرت در کار دلور

تهنیتی قدر در چه کسور عیب
 وزیر چون که دلش وزیر ایسا
 و الت شیا است بر شمه اولنگ
 یا ستر محنت وقت در قهر طار
 سیر تا صید در دم در قهر طار
 تو شش روشن کم در وقت سما وین
 صبح محققات کردن غلغل
 عکاس واتی پشاه حسیر
 حاضر اتباع و بر پاوسر
 بکر مر که در شوم نالهند
 صحنه دست کشم که بی دیار

نشاند ایتم تا جدی وزیر
 شریانه وین نگر و مدارا
 خالقین ضرب کند نند بولنگ
 لو ابیای سر اسیم و رار
 امیر نامه امر می کرد کار
 ضلعان امیر نه قهر تهرین
 وزیر افغان زاید بوز نزل
 امیر کفقت تقصیر تا جدی
 کردی به اولنگ آقایه و بر
 علو صبر صیر بر نه بار وین مند
 خالقین زو بر سر هیچ نگر و مدار

کردن بزم عین تافسر الوار

ناکا آقاوه میرمرد و شکار

بنگینه آقاورد و خوش نشا

نکفتار خوش و در داری نهاد

و اثرش چرخ باز لولنگ با لولنگ

میر ز بندین آقا بقصر دلولنگ

چشمه آب شفت سر اسیمه وار

خالق زمین نتر از کوش کردیشار

چرخ با لولنگ شمشاد و طلا

پایا به یک رود که بنبالا

کهن سلام نو خوشه لقا

مم علیک استاه از نو بر ایا

آمانیشت زنده بفر جاوه

غلامان آمان مدد لنگ سپاوه

شا و التشر بم چطورن حالت

چرخ بر احوال است

مم دالتش بلطف پادشاه کبر

صلا فاضلم چه وقت سحر

دما را و تا جدین آقا به لولنگ

بشرط آداب نیست سر دلولنگ

بکر مر که درین شمشاد افکار

پرفتنه مصلحت نیست عفار

ضلع زین

مگر با قضا بد بختی چارش

چش گفت پیشی غذا با پیر

پادشاه خلقا صفار کبیر

دوران او کردی خیز پیش

سختی ناله کردی آرم

امرد تا حال از نظر ز کار

ذوق ناکردن بر جان کار

اوستا تو او کوی جسم شکار

پوش خیز شفت و اتی ای فضل

ملعون برادر که سواره ماه

شا که نظر کرد کوی سوارش زانا

ز انانی که گفت یکسو سوار

در درازش بقبت تا بدوش

در دم در رعیت کردن دفع تا

آمان با یوان کینه را علی

و اتش شایم فضا اینه کشت

صدا هست جرمی میرنگار

فاغ بی خبری شاره عم

دو چشمی پست عم پسر هشی

دروغ مولود غدارون قبول

پرزشانه داشت بدست شاه

ضیاع فکرش کرد بر عقل و دان

تا که بزای کفشار مرد لنگ	ملعون و اوست شاهم بگردد ز دلنگ
بویوشنوه قصر زر کار	بیا بشرط او ماه د چهار
لو اولار مم به عز اصول	شاه و ملعون نکر و ن قبول
کردن شاه ز دلنگ مرد و هنر هم	نشانی ابولمن بگردد هم
شوات بی تفکر مار ب نظیر	علا بر با بر شاه جرسیر
بیشنوه شاه و قصر سنا کار	میر وانی بیو چه فاه د چهار
آفانه شاه و نام و اور	خواهر حوض شفت و ریز او بر
چونکه هنر شاه نزدان شاه	بو اوجم احوال غریب پردو
او در جنوه ملعون کس راه	مهل دست او بردن شاه
تبدیل بگردن تا بویوشنوه هم	والتقارن شاه و اتان بلام
تبدیل کردن شان مسکن و نشانی	کفشار او شوم خوشی آمانی

هر دو صندل هم بدلتوازی	هم آراست کردن نزدن بازر
چشم گفت بنور ماه منور	هم چرخ چهار سر در دست و بر
هم پیشور و شوی بر پادشاه برود	دما ری او هر چند پیش کرد
فرمان بکوه باور لنگر آب	خاموشی نه نوبه هم و اتنا تاب
هم چار باشکار مسواشاک	بیا خانو کوبش باد
کیانا آورد ساقب مجلس	میر قبولش کرد و اوله بخش
آوردش بندور پیاله شراب	خانو چمنه اما دینه افت
هم هر منوشا باله دست یار	بنار اعزاز هاشم بد لدار
اشکار کوه عشقش هم مست خار	شش پایش وارد هم چنابار
فدا آفات بو عمر زیبا نسیم	وات به خانو زنی ارد بیهوش
ششول پیچ بندوق هم بوینه دوش	بو تا بکریم رود دست ناغوش

له

سکه ای ششگانه پشای خیز
 در دم کین نانی خاتون و دما
 و آن صلواتم بر روی بنزدان
 غلام با مهر پشای خیز
 یک عرصه جدا از زندان
 هم نوزندانند کردن گرفتار
 آما و آن تن به خیز
 بنیکی چنان شفت بر از در
 چهره با اولای وزیر اکبر
 و آن نوزیر بسوز و کرب
 این صحنه اعجاز چه در زندان

به کفشارم ضعیف با نوزیر
 چند غلام طلب کسب در ش
 بگردش محبوس بزرگوار بنزد
 نوزیر هم برودن بنزدان
 کرده پانی که است پری بنزدان
 غلامان کربین و در کینا
 هم کربیم محبوس بنزدان
 شته ولای وزیر خیز
 هر دست در داشت دانستی سر
 آما بخش نامه کون اسری
 هم کربان محبوس بنزدان

آهان صد آهان و وزیر کیار

وزیر خوش شرف خدیو ز کار

ار برضای او اگر بویزور

گیا تا احوال دردم بخونین

چو صبح صاف شد آن لقمه ز کار

چو خبر یاد و بخیر از کس

صبر با صبر و شکر از کس

وزیر ناپا و وزیر سرور

رو نیاه قهر با شکر جزیر

غلاما احوال بردن شادان

دهود و هزار پیا و سولاد

مازه هم تولید نترندل ز تار

وات قسم بذات جبهاندار

هم بر ما در وقت زو جاه پرتور

وات جزایر بس صلاح و دین

تا بر آورد و فرم نترندل ز تار

کردن مدارک بزودتانی

سیا کرد جمع بی زودتانی

مشرف به بیابان طریم

اعلا و اطابرت حضرت وزیر

و استادن ز ما وزیر استلا

جسلی و کردن بیابان تلار

ایمونی

امیدش ایند با سر بجان
 پیران هم شرف خیل بازوار
 آقا بپروند درواز و حصار
 باوب سلام آغاز کردند
 و التاش آفانی وزیر فرود آمد
 مکرم ذلیل صومرد مندلغ
 باوروشی و بر بنار اعزاز
 ساکبه اشفت تا جسد وید
 میرم در کیلا لویا یولغ
 بواجع بنت به قانوغ خبر
 گفت نه حجره وین دین غبار

هم میر آورد نشتکی زندلغ
 و ستش نگره کفن شمشیر
 یا و ابو زید خدایه نامدار
 علیکش استاند وزیر کامل
 بدرم مهلت تا یکمیل روز
 چهار صیل و زیم نرو زندلغ
 هم بکیف کوی دلو از
 آقا دو ماهت داعیه
 هنر بزکان نیت نرو زندلغ
 حوض یا و ابد بر حجره منور
 رو کردند کار به شاد غفار

دانش ای که بر پیشانی شاهان
چشم بوسه دارم بر آری چه غم

با جزر سکه عالم سرور
به بزرگی دیت پادشاهی

دعای مستجاب
دعای مستجاب

تا چند ایام اینهمه کارش
بوی هم احوال هم وفادار

و التماس خالق جمع انوار
بشرافت پیغمبر است

امیدم این درون عالم

دلیل بهر کم کرده را
چشم زنجاری با دست بهام

خلاصش کنی نوحه بیکد
بدریش مفتح قفل کشوی

بدیده پرغم کردی مناجات
شوان، بصبح، صبح تا یوار

دارد نیش بنوعی که سرد
آرزو کباب دین یارش

کردی دعا بید روز ریش
شفا بخش ز ام ایوب بکرمان

بیزید لیل سحر جبر است
مطلبم مهند بگریش حاصل

مطلبم مهند بگریش حاصل

یک ایجار بوغنی مالک نونام
 سر بنوعینان لکنه لقیق
 ایجا باکان بستان کیا نم
 خینی سپدر بندر طار داور
 دعار او محبوب نوره من
 والتش از خواهر صبر اود
 نور ریزان بکر جمعی ماه چهار
 یامنه شون و شکار درت
 خواهر حققت خیند با تو شکار
 و ریز ایسا پادشاه صاندار
 شریانکه و ریس با مرد اور
 ضاقت زین جاشوق بیچ شتره خوار
 میوزیندی به خواب کردن تا خیر

به ناز اغراز بنیشود لام
 مست سوبه شوق شکر لقیق
 بر بخش با و عمر زیانم نم
 بکردی ما حاجت چی دی یا اور
 شواک اولان میوزیندی میوز
 سپر صبر و برت خصلت کورد
 هم بر کوره نوز نونام تار
 درجه امام بکر با کشت
 کردن شکرانه شیار بیروال
 اقا بیره فخر حیره زرنگار
 سر نیا خواب تا بصحر
 ناکه به مشرق بزرگ آفتاب
 بزرگ صدم مرف منصور

سوار بر باب جهنده در هوار
 مگر بفرق پادشاه است پوش
 و انتی ارباب پوشش کرد کار
 با بوی خوشی وقت وات بر کونیم
 و ای بی بی در بوم نیا بوم
 مستجاب بین ندر کمال یاور
 بل ار کعب صیارش در ستر
 نمبو قبول نفرین کرده اش
 دختر وات با بوماسی بولنج
 تا بر آوروئی نه تنگ ظلمات
 با بوی وات پیشش از بر کنیدم

حضرت غلاما کو ابشکار
 ملک یا حی یا قیوم یا بوس
 بواجه احوال هم صفا بار
 کوش کرده نه جان جنادر دم
 کردن مناجات پادشاه غفار
 اوس آمانت ویت بستیم
 نفرین دعائی پادشاهی یاور
 بشو بر آروش نه چاه یکدر
 به صفا کرد در سلطه هوش در او
 و در تر صد بار ای بی بی بولنج
 حقیق او توان بگرو وفات
 صلابه بوسه او نوز دیدم

دختر جم

دختر صفت و در ز او ماه

بدادن با بوش رونیا سراه

بیا خورشیدی ناکاره جزیر

دستکش نوی و سیر و سار و زیر

در لاد و در بر از کثیر لنگ

کردش تدارک سیراه زندگ

بمشک کلک عجب غیب

بردش ضرورتی بیار یاور

رو لنگرین سراه کردی سحر

چون جفا شهر بر آقا و بر

دینان مجبور بی رونیا سراه

خضر کثیر لنگرین سراه

خالق تزیین و درین وقت یاوران

انامه کثیر لنگرین سراه

کثیر لنگرین و الی اعجاز شده خرد

کن چو بگو قدیم سیر

بمکتب ریاضه تالیف

فر صید باز فتنه ایامی

حرف صفت آوازه صدی داد

بجای غضب تندر نکاح و

و استکثیر لنگرین او مشابف

بلد آوازی بیکر لنگرین

خود میراث فرما شده زاده خیر

بدون لنگرین و زینت سیر

غضبناک چشم ز تو اولش

بامر ضائقه خید و لذتیش

آوازش کردن نظر تو

دما را او برد و آفاق و دما

نه نیایدن ~~م~~ و لا شکر کنی خاور

رژیده قدرت درگاه دور

حزنی که لولنگ و بالار زندلی

دین جان در آن پاد در زندلی

بیا و اولم کرد بسیار جان

م علیک استانه بخوش زبان

خالق آوازش گیسو عنبر تار

م مبتش نیست کند لنگ یار

وریز او با صحره آلا

بامر بزدلخ آقا و بالا

چونکه دین جان خورشید خاور

بهر دره بچو و در کار داو

دانش خدایا شکر الم بتو

جار سلیم در نوعام نو

دعای شکر آنه لایم کبیر

مدان آقا نراشانی موسر

وریز اروی کرد بقبله نیاز

کردی دور کعبت پر جان غار

سدامش داو و اوئی کند لار

والش بو و لام ار و شنتار

خالق زلی

خانم زین آقا نیت بنازوه
 هم سرش نیا تا عوش یادت
 والتش حدایا بجهت رسول
 دردم قبول کرد شهنشاه فرد
 خانم زین نیاز در سینه
 بهر دو دستای ای تفرق کسر
 مگردن فریاد منا نزار
 ور کیشا بسوز صدان کجبر
 نا کا آماوه میرجه روز شکار
 کیاناس غلامر ولا خواهرش
 سزانا ان که هم وفاتی نکردن
 غلام آقا دیش هم پیا لیسیم
 بیده قطره کسرمه واروق
 دستاش وردنت بدر کاجبار
 حاجت کردم بکسره قبول
 ملکه آقا تبصره خوش کرد
 دیش که فوت بی غم و نفس
 کوی حوازم برر صدر دیاور
 اسری به جلا میریزا بوار
 کنا بلاوه هوشش سر جلا
 دیش سزنداندا اخلاقان دیار
 بچرتش نولانر وقصر زرتش
 زجام اجل صبر غمش و دردن
 خاک آورده پیش درقا و اوقلم

گرددین جوانان و کاش پسرش	در کیلا در دم آقا و دما
تا یا و ابلائی هم جفا بار	شاکه این شرفت خیر ز کار
غسلش و لیز آب کلا عبیر	ترستان نیانبلایر بر
نازش کردن بردن پر مزار	ناله شان کفر غریب غنبار
دیشکه هم بردن در شب کور	چشمه اما بهر دست خالنه مهجور
سه تا پار و لیش زنده بنیل ماتم	دینه بنفشه قامتش با چشم
یاد ب کردن تسلیم خاکش	چونکه هم بردن در قصر کاش
حرام بوجه منج وارد خ طعام	طالونه زنی و کاش بو کند بعدام
وریز او پار و لیش بی بار	واندکشان تلقی غریب غبار
تا که نوا یوان بکیر و لیش	خالونه زنی بردن با یول لیش
کردنیش ترک کرد ماه بهمانزار	نه خورده نه خوابه صبر قرار
منو تو نیردان صطور کرد صهم	شور و مو آرا لوز ویدم

(۴۱)

تا مده هفت روز هیچ کسرت آرام

و مافت روز زن برادر

و اتش از عوارر ما و انر خون

اما بزبان ماه منسور

افرایم کردن تا بوم کسور

فتم واردن بزاق حمام

ساحر اید شفت زن بکله

مرنگه از سرجه بزدان پاک

ایسه افست رون بکله از حمام

بدری دستور یا خیر یا ریش

سیرکه اید شفت و ریز او پا

منفسی خردیم بر بر بصفام

آمانیت نالان جیمی جیم از

پرسید با کردنت تر کر آستان

و اتش ایا محرم شار و لاکهر

نور دارون فسیتر شکر

و ریز او کوردن وارد در حمام

و ریز او کوردن وارد در حمام

پسه خواهرت غلطان

نواردن آبا نر طوام

بشو بکرو اخر مندرش

شرد لار خواهر کشیده جفا

دانش از خواهر مدعا جیسی

بواو با حسن خاطرت ریش

خواهر دات پیش از صبا امور

طعام ایدک بدریم دگور

بشنه زرد از منزه ریام

گشت بر او از جفا و زارم

شاد و دانش منشا مهر و رضا

بمنه بود در سر زود و کا

خواهر محبت بجز اصول

وانه برادر بکبردی تا قبول

صبا بر ما بر سپاسی کرد کار

شوق به همکار و کربت پرده تار

میرزیندی هر دو کرد بقدر کمال

صنعتی غلامی پادشاه کیو لیس

سوار به با همه صفت و مهارت

همه می نزل با غم و شمار

دعا او فائق و برینا و پاه

خیز کتیفان رو پناهنده

خون نایب و ایند ز قهر با روی

بهر دو درستان سنجش بگردش

زرداشتن صد او آثر جامم

نام تو او را در ذکر با نامم

حصول

چو در حالت غریب ایست
 خدیگ کرد و گریه بیدار مانی
 کبیران عیبه رای عتاران
 چو آمد فام خود خدیو خاور
 دمار خیر آقا و لار مزار
 و آن ارتقا بخش گشت در میان
 آفت ویت بستان جسم
 ناکام بفرمان پادشاه قدیم
 کبیران خود درین خانقاه
 چو در کار بزم بزم بزم
 کس در این بزم نماند

فدای غریبیت بیوم کبریا
 ناکام ساهوئی با کف زار
 دان ما خوش خمیخت در آن
 بگردش خیر است پایار
 کردن امتحان پروردگاری
 کسند یوسف از تنگ
 مازه یا و در این یک سو غم
 آبله و کبیران
 غلغلستان و ست زور
 کس در این بزم نماند
 کس در این بزم نماند

این کتاب است به نام
 در بیان صفات خداوند عزوجل
 در بیان صفات خداوند عزوجل
 در بیان صفات خداوند عزوجل

کس در این بزم نماند

بکر که در آقا جواب

وات بمرزیندن ار عالیجناب

خواهر تو دست نمود در او حیل

ایم بمرده غدار روئی سر و لیس

ساحم شفقش علامه نور

کیانا والتش و ایدر بخوام سر

نکند و زود در شو بیانه

نکند و زود در شو بیانه

علامه آقا شایسته خاتمه نمند

ملک الوه عمر زنده کنش

در دم در کیلار روئی که او داد

یا و ابنزیک وات بیلاش

خاتمه زین با مریه ای که در دم

نمندن عمری که با کردن تسلیم

ساحم شفقش آقا و نجیل

تا یا و اولاد رسول سر انزل

پخواهر وینه ابرو ناران

مریزانه جم ایمن صوم واران

غشش دان با کلا عسیر

نیایشان نکند ز زبانه صیر

کردن نمانشی بردن بر منار

قلعی که در بصله آزار

بکر که در

insititut kurde de paris

دستان و

۲۴

insititut kurde de paris

گورانی (هم ورامی)

2007